



۲۰۱۷/۰۸/۰۶



بشیر احمد زکریا

## شهزاده افغان

و

## دوست امریکایی اش

ناول تاریخی

نویسنده : پوهاند دوکتور بشیر احمد زکریا

ترجمه

رحمت آریا

یاد آوری مترجم:

بدین وسیله میخوایم از دو دوست بزرگوار، دانشمند و فرهیخته کشور جناب ولی احمد نوری و جناب دکتور حمید سیماب، از اولی در قسمت اصلاحات متن دری و تایپی این کتاب و از دومی در زمینه ترجمه بعضی حصص کتاب، صمیمانه ترین سپاس قلبی خود را تقدیم دارم

اهداء :

به ملت شریف افغان

## فصل دوازدهم بخش (۱)

در اواخر نوامبر سال ۱۸۴۲م بود که شهزاده محمد اکبر خان هیئت فرستاده شده از کابل را در هزاره جات به حضور پذیرفت. هیئت مذکور حامل نامه ای عنوان وی بود و طی آن تقاضا شده بود که در اسرع وقت ممکنه خود را به کابل رسانده و بامردم افغانستان در امر اخراج برتانوی ها از کشور یکجا شود، این نامه سربسته بوسیله نواب محمد زمانخان و معاونش امضاء شده بود. شهزاده اکبر خان با دیدن این پیام که از مدتها انتظارش را داشت، خیلی مشعوف شد. شهزاده اکبر خان بلا درنگ شاه خان را با دو تن دیگر و اسب خویش که شمال نام داشت، فرستاد تا در جوار کابل در قره باغ منتظرش بمانند. اکبر به اشخاص فوق گفت که وی به همراهی سردار سلطان خان، من و سوارکاران خود فردا حرکت میکند و همه یکی پشت دیگر به محل تعیین شده خواهند رسید. اکبرخان به پیغام رسانان کابل گفت که خود را به سرعت ممکنه به سواری اسب به کابل رسانده و به (امیر مؤقت) محمد زمان خان و جرگه کابل پیام برسانند که من حرکت کرده ام و در راه هستم. فردای آنروز هنگام سپیده دم محمد اکبر خان به مثابه بنده خداوند عالمیان با تمام فروتنی و پارسائی سر به آستان سجود نهاد و نماز صبح را اداء کرد، بعد کف دستانش را بطرف آسمان بلند کرده و از بارگاه ایزدی برای ملتش طلب فتح و ظفر نمود. به مجردیکه اولین طلوع خورشید چون رگه سرخ فام بر فراز ارتفاعات خسروانی کوه پایه های هندوکش عظیم تلالو افگند، ما سه تن با سوار کاران، ملزومات و اسب های اضافی خویش چهار نعل بطرف جنوب تاختیم.

به تاریخ ۲۵ نوامبر سال ۱۸۴۱م به کابل رسیدیم و به سواری اسب مستقیماً به خانه اکبر خان در باغ علیمردان رفتیم. شام همانروز مردم در اسرع وقت از رسیدن اکبر خان مطلع شدند، از فراز بام ها نعره های «الله اکبر» و «زنده باد اکبر خان» در کوچه و پس کوچه شهر طنین افگند، طنین این صدا ها همراه با فیر شادمانه تفنگ های فتیله ای و آتش تفنگ های مردم بود. در طول چهار روز گذشته مردم در مرگ دو قهرمان سترگ شان عبدالله خان اخکزی و میر مسجدی خان کوهستانی غرق اندوه بودند. رسیدن اکبر خان دقیقاً چیزی بود که آنها برای تقویت مورال شان نیاز داشتند. اکبر خان که مرد متقی و پرهیزگار بود بعد از گرفتن غسل و وضو و ادا نماز خفتن بطرف منزل نواب زمانخان روان شد. مردم با دیدن چهره زیبای اکبرخان ضمن ابراز شادی دسته های گل تقدیم و او را با شعارهای «زنده باد اکبر خان» ستودند. بعد از اینکه اکبر خان دست خود را با فروتنی بطرف مردم بجواب احترام شان بالا کرد، اکبر خان، سردار سلطان احمد خان (سرکار) و من به اسب های خویش به شدت هل زدیم. به مجردیکه به دروازه آهنین قلعه باغ نواب محمد زمانخان رسیدیم از اسب های خویش پائین شدیم، بعد دروازه بزرگ حویلی به روی ما باز شد و امیر محمد زمانخان و نایب امین الله خان لوگری در مقابل ما ایستادند و هر کدام ما را با خلوص خاص در آغوش گرفتند و با گفتن (جور بی په خیر بی، جور هستی خوب هستی) از ما پذیرائی کردند. محمد زمانخان که برادرزاده ارشد امیر دوست محمد خان بود، رسیدن به موقع شهزاده اکبر خان را خیر مقدم گفت، زیرا موصوف بخانه خود سران قومی شهر کابل را به جرگه دعوت کرده بود. زمانیکه وارد سالون خیلی کلان شدیم همه به پا ایستادند و به اکبر خان ادای احترام بجا آوردند. چون اکبر خان اکثریت سران مذکور را شخصاً می شناخت بناء ضرورت معرفی آنها از طرف نواب محمد زمان خان نه بود. اکبر خان طبق رسم از طرف راست به چپ شروع کرد، با هر یک بغل کشی نمود، در باره صحت و سلامتی هر یک پرسید و ما هم که به عقب اکبر خان بودیم با هر یک از اعضای جرگه طبقاً مصافحه کردیم. بعد از مصافحه به سالون صرف غذا رهنمائی شدیم که دسترخوان خیلی کلان روی زمین آن فرش و انواع مختلف غذاء که خاصه دربار یک سلطان است، روی دسترخوان چیده شده بود. مستخدمین آفتابه لگن و صابون در دست داشتند و هر کدام روی شان هایشان یک دست پاک داشت، ما دست های خود را شستیم. بعد از صرف غذا طبق رسم، اول دعای شکر نان خوانده شد و بعد دست های خویش را با صابون شستیم. بعد، دسترخوان، غوری و بشقاب از روی دسترخوان برداشته شد و انواع مختلف میوه و جگ های شربت های گونه گون آورده شد. نواب محمد زمان خان اولاً آیات یک سوره قرآنی را مختصراً قرائت کرد و بعد جرگه را مخاطب قرار داد. وی به اکبر خان و همه ما گزارش مختصر ارائه صورتحال، وضعیت را شرح و توضیح نمود که چه چیزی بوقوع پیوسته است. نامبرده در اخیر افزود که بنا بر غیابت دوست محمد خان بود که لویه جرگه وی را

به حیث امیر مؤقت انتخاب کرده است. از اینکه اکبر خان در مجلس حضور دارد بنابراین به جرگه پیشنهاد کرد که اکبر خان وارث اصلی و مستحق سلطنت است و بر اکبر خان است که حکمرانی سلطنت را بدست گیرد. موصوف اینرا نیز اضافه کرد که طی جرگه اضطراری قبلاً بر این پیشنهاد توافق بعمل آمده است. بعد اکبر خان به پا ایستاد و سخنان خود را با « بسم الله الرحمن الرحيم » آغاز کرد. " خوانین نهایت محترم، سران شریف اقوام عزیز، کاکاها و برادران گرامی! تشکر از اعزاز و اکرامیکه نسبت به من نشان دادید. به مثابه فرزند امیر دوست محمد خان نمیتوانم افتخار پادشاهی شما را تا زمانیکه پدرم در قید حیات و اسیر چنگال برتانوی ها باشد بپذیرم. شما باید بپذیرید که یکتعداد شما امیر را ترک و به او پشت نمودید. زمانیکه خانواده اش زندانی و به هندوستان فرستاده شد، مردم برایش هیچ انتخاب دیگر بجا نگذاشت مگر اینکه تسلیم شود. اگر شما خوانین شریف و معزز ثابت قدم و وفادار می بودید و عقب وی می ایستادید حالا وی اسیر برتانوی ها نمی بود. پیشنهاد شما را زمانی می پذیرم که سوگند یاد کنید که هرگز به منافع ملی کشور و به مبارزه آزادی بخش ما پشت نخواهید کرد و هرگز در میدان نبرد مرا تنها رها نخواهید کرد. معهداً من برای عزیزترین مبارزه در راه آزادی، استقلال کشور و خود ارادیت مردم حاضر به هر نوع قربانی هستم و حاضر درین راه جانم را فدا کنم. برای وصول چنین مرام و مأمول عالی حاضرم هزار بار بمیرم و نخواهم گذاشت که ملت برده قدرت های خارجی شود. ما تاریخ کهن و افتخار آفرین داریم. مردم ما همیشه در راه آزادی و استقلال رزمیده اند. دین و رواج های ما لیاقت آنها را دارد تا تمام ملت ها و دولت های روی زمین به آن احترام گذارند. امپراتوری برتانیه شاید نیرومند ترین امپراتوری های جهان باشد ولی فراموش نباید کرد که امپراتوری سکندر کبیر و امپراتوری مغل ها هم به همین عظمت بودند. همه ملت ها در برابر سکندر زانو زدند مگر ما زانو نزدیم، چهار سال تمام در برابر او جنگیدیم، تا آنکه مجبور به پذیرفتن یکتعداد رسوم ما شد و با رخشانه<sup>۱</sup> دختر اوکسیارتس<sup>۲</sup> شهزاده کابل ازدواج کرد. تا اکنون که اکنون است ما به الکسندر و مدنیت یونانی به همان دیده حرمت نمی نگریم که مدنیت نهایت باستانی خود ما سزاوار احترام و قدر غیر قابل انقاسم است. شاید زر،

<sup>۱</sup> - Roxana

<sup>۲</sup> - Oxyartes, the prince of Kabul Province

یادداشت مترجم : علی الرغم اینکه نویسنده اوکسیارتس را شهزاده ولایت کابل معرفی میکند ولی در متون باستانی یونانی اوکسیارتس یکی از سران اقوام بلخ معرفی شده است که قبل از رسیدن الکسندر کبیر به کرانه های دریای آمو خانواده خود را به سغدیان به خاطر امنیت، حفظ آبرو و ناموس بخاطر جلوگیری از خطر محتمل تجاوز بالای عفت خانواده خود روان می کند و در حصار سنگی تحصن می یابند ولی مادامیکه نیرو های الکسندر از آمو عبور میکنند خانواده اوکسیارتس را که دخترش رخشانه نیز با آنها بود می یابند. در روایات و آثار تاریخی آنعصر نام بلخ تنها و تنها محدود به محدوده جغرافیوی بلخ امروزی نه میشد بلکه حوالی کابل، غزنی، پروان، بامیان و ولایات شمال کشور به شمول سغد همه بنام واحد بلخ یاد شده اند چنانچه جغرافیه نگاران عرب مانند ابن حوقل نیز عین تعریف را از بلخ داده است. بنابراین یاد کردن لقب شهزاده کابل درینجا بی جا نیست. زمستان همانسال الکسندر دوباره به بلخ میآید و از گرفتاری خانواده شهیر اوکسیارتس خبر میشود. الکسندر پیشنهاد ازدواج با رخشانه را در بلخ می کند. اوکسیارتس حاضر به پذیرفتن پیشنهاد الکسندر میشود و بدین گونه آرامش در منطقه برقرار میشود. بعد از اینکه الکسندر از شهر الکسندریه قفقاز یا بگرام عازم پشاور و تکیسیلا میشود اوکسیارتس را به قومانده سه هزار یونانی ای که دیگر قادر به ادامه جنگ نه بودند مقرر میکند و بدینگونه اوکسیارتس بگرام و کابل را تا زمان مرگش تحت قومانده خود میداشته باشد روی همین ملحوظ است که نویسنده اوکسیارتس را شهزاده کابل نامیده است. علاوه بر آن در مورد نام الکسندریه قفقاز نیز مباحثات پیچیده ای وجود دارد که بگرام را بنام الکسندریه قفقاز نه می پذیرند. برای نام الکسندریه قفقاز بهترین بدیل شهر آی خانم است و من مترجم هم در زمره همین اشخاصی استم که بعد از تحقیقاتم به آن معتقدم و در کتاب لرغونی آریانا بدان اشارات کافی نموده ام. مترجم

زن و زمین مطلوب پسند و واجب الاحترام باشند مگر برای قربانی یک انسان هیچ چیز دیگر و الامقام تر از قربانی در راه استقلال و آزادی نیست. برادر معزز امریکائی ما جلالتمآب سردار فیتز جرلد برایم گفت: «زمانیکه امریکایی ها در برابر لشکر های اشغالگر انگلیس می جنگیدند یکی از مبارزین امریکائی در اسمبلی ویرجینیا با صدای طنین افکن خویش گفت "یا مرگ یا آزادی". فقط بعد از راندن و شکستادن لشکر انگلیس بود که این کشور به ایالات متحده امریکا مبدل گشت.»

برادران و کاکاهای نهایت محترم! برای تان به صراحت اذعان میدارم که من رهبری تانرا نه به مثابه یک پادشاه بلکه به مثابه قوماندان عمومی و به مثابه یکی از فرزندان این ملت غیور و فرزند وفادار پادشاه افغانستان که حال در اسارت انگلیس است می پذیرم تا به همت شما و ملت، خاک و مردم خود را به کرانه های دور نسیل به سرحد فتح و ظفر برسانیم. بگذار تاریخ در مورد ملت و رهبران ما قضاوت بیرحمانه خود را داشته باشد که آیا در پیشگاه خداوند و رسوم افغانولی «پبنتونولی - م» خود صادق بوده ایم یا خیر. هرگاه شما مرا منحیث قوماندان عمومی تان، نه امیر تان، می پذیرید و سوگند یاد کنید آنچنانی که پدرم را رها کردید، مرا در میدان نبرد تنها رها نخواهید کرد من هم در حضور خداوند لایزال و در پیشگاه ملت غیورم سوگند یاد می کنم که حیات، ممات و سرنوشتم را در راه آزادی و جهاد ملت افغان قربانی خواهم کرد. یکی از شعرای حماسی افغان گفته است:

بگذار عقابان کوه های ما فریاد برآرند  
بگذار از میله های تفنگ های ساخت دست ما آتش فوران کند  
بگذار همسایه و دشمنم بداند  
که

ما در پیشگاه الهی سوگند خورده ایم  
که همیشه آزاد خواهیم بود، آزاد خواهیم بود و،  
جسورانه به پیشواز مرگ رفته و می گوئیم  
اگر خواهی زنده مانی، باید آزاد باشی  
دَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ"

همه اعضای جرگه با یک صدا گفتند: «برای افغانستان جان می دهیم، زنده باد اکبر خان، زنده باد افغانستان»

صالون و دهلیز که مملو از مردم بود همه با صدای بلند شعار دادند «زنده باد قوماندان ما، زنده باد قوماندان ما»، «زنده باد افغانستان آزاد و مستقل»، «زنده باد اکبر خان» بعد سردار محمد اکبر خان راست ایستاد، پای راستش را اندکی پیش گذاشت و مردم از برابرش عبور کردند و می کوشیدند بابوسیدن دستانش تابعیت خود را نشان دهند. میدیدم که اکبرخان نمی گذاشت کسی دستش را ببوسد؛ بدینگونه مردم ایستاده در قطار طویل، با خم شدن و دست روی سینه گذاشتن، نهایت احترام شانرا در برابر اکبرخان نشان میدادند.

بعد از اینکه شورای مشورتی - نظامی خوانین و سرداران، شهزاده اکبر خان را منحیث قوماندان نیروی ملی انتخاب کرد، پلان ها و عملیات جنگی شکل منظمتر را بخود گرفت. یک رهبر مهم دیگر از وطندوستان افغان بنام محمد شاه بابکرخیل از جلال آباد با سواره نظام متجاوز از سه هزار نفر خود به کابل رسید تا با لشکر اکبر خان ببیند. لشکر افغان به طرف تپه های بی بی مهر و مارش نمود. قوماندان اکبر خان به لشکر قوماندان جنگ داد. اکبر خان قصداً ساحه باز را انتخاب نمود که از گارنیزین برتانوی به وضاحت دیده می شد بدینگونه افسران برتانوی را متوجه رعب نیروی خود کرد که در تمام اکناف تپه پراکنده شدند. برتانوی ها با دیدن این صحنه بعدها گفتند که: «آنها درست به لشکر مورچه ها می ماند که روی تپه ها می خزیدند».

الفنستن با دیدن این صحنه فوراً شورای نظامی خود را احضار و تصمیم گرفت تا راه مذاکره و صلح را باز کنند.

بنابر همین ملحوظ بود که سر ولیم مکناتن تقاضای گشودن باب مذاکره را با شهزاده اکبرخان و سرکار سلطان احمدخان کرد؛ آنها نیز با اظهار رضایت تصریح نمودند که حاضر به امضای متارکه و صلح مشروط اند، بدین شرط که لشکر برتانوی کابل را تخلیه و تمام نیروهای انگلیس زیر سایه لشکر افغان بصورت تحت الحفظ از افغانستان خارج شوند. مکناتن از جانب خود توافقتنامه ای نوشت و شورای نظامی برتانیه هم توافقتنامه مذکور را بدست کپتان مکگریگر و کپتان لارنس نزد اکبر خان گسیل داشت. این "توافقتنامه" حاوی چهار بخش بود:

پایان قسمت دوازده بخش (۱)

ادامه دارد

مطالب فصل اول تا نهم را به کمک لینک های آتی مطالعه کرده می توانید:

فصل اول

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۰۱.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۱.pdf)

فصل دوم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۰۱\\_۱.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۱_۱.pdf)

فصل سوم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۰۳.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۳.pdf)

فصل چارم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۰۴.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۴.pdf)

فصل پنجم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۰۵.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۵.pdf)

فصل ششم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۰۶.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۶.pdf)

فصل هفتم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۰۷.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۷.pdf)

فصل هشتم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۰۸.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۸.pdf)

فصل نهم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۰۹.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۹.pdf)

فصل دهم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۱۰.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۰.pdf)

فصل یازدهم (۱)

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۱۱\\_۱.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۱_۱.pdf)

فصل یازدهم (۲)

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۱۱\\_۲.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۱_۲.pdf)

\*\* \* \*\*